

یقین مردان حق

مؤلف:

متفکر بزرگ اسلام

امام سید ابو الحسن علی حسنی ندوی رحمۃ اللہ علیہ

مترجم:

مولانا محمد قاسم قاسمی

عنوان کتاب:	یقین مردان حق
عنوان اصلی:	
تألیف:	امام سید ابوالحسن علی حسنی ندوی <small>رحمته</small>
مترجم:	مولانا محمد قاسم قاسمی
موضوع:	تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	خرداد (جوزا) ۱۳۹۶ هـ ش - رمضان ۱۴۳۸ هـ ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- فهرست مطالب أ
- پیشگفتار مترجم ۱
- یقین مردان حق ۳
- مثالی دیگر ۴
- صحنه‌ای دیگر ۶
- در کناره‌های خندق ۷
- یقین و عزم آهنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۸
- منظره‌ای دیگر از یقین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۱۲
- جنگ یمامه نمونه‌ای دیگر از پیروزی حق بر باطل ۱۵
- اقدام متهورانه‌ی وحشی رضی الله عنه ۱۸
- کاری بزرگ ۲۰
- کدام یقین مفید است؟ ۲۲
- شرایط یقین درست ۲۲
- اساسی‌ترین ضرورت ۲۶

پیشگفتار مترجم

عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، عصر پیشرفت علوم و تکنولوژی است، عصر اکتشافات و اختراعات است، عصری است که در آن پرده از روی بسیاری از اسرار طبیعت که زمانی به عنوان پدیده‌هایی غیر قابل کشف مطرح بوده‌اند، برداشته می‌شود.

دانشمندان همگام با چرخ و بلکه سریع‌تر از آن، با بکارگیری آخرین و تازه‌ترین دستگاه‌ها در راه کشف مجهولات به پیش می‌تازند، کمتر روزی است که خبر کشف پدیده‌ای جدید در رسانه‌های گروهی اعلام نشود و کمتر لحظه‌ای است که از اکتشاف و یا اختراعی جدید تهی باشد، ولی این پیشرفت‌ها هرچقدر سرعت یافته باشد و هر اندازه استمرار یابد، باز هم از پاسخگویی به یک سری از سؤالات اساسی عاجز است و قادر به قانع کردن ذهن جويا و کنجکاو بشری در تمام زمینه‌ها نیست.

بشر گرچه با کمک وسایل پیشرفته و دستگاه‌های فرق مدرن خویش، هر روز به اسرارهای جدیدی از جهان ماده دست می‌یابد، ولی در آن سوی جهان مادی مسایلی وجود دارد که عقل محدود انسانی درک کنه و حقیقت آن‌ها را ندارد که ما از آن‌ها به عنوان امور ماوراء الطبیعه یاد می‌کنیم.

جهان ماوراء الطبیعه جهانی است سوای جهان مادی که نه قابل لمس است و نه زیر میکروسکوپ رؤیت می‌شود، مشاهده آن بصیرت دل می‌خواهد و لازمه‌ی درک آن داشتن ارتباط با نیروی عظیمی است که سرچشمه‌ی تمام نیروها و قدرت‌هاست.

آری، تنها صاحبان ادراک و بصیرت می‌توانند آثار و شگفتی‌های این نیروها را مشاهده و لمس نمایند و در پرتو برکات این نیروها راه خویش را جسته و تداوم بخشند.

جایگاه ایمان و یقین، قلوب مردان حق و مؤمنان واقعی است، ایمان و یقین را گرچه نمی‌توان با چشمان مادی مشاهده کرد، ولی به راحتی می‌توان جلوه‌های عجیب و خیره‌کننده‌ی آن را مشاهده کرد آنجا که عقل، قیاس، تجربه و گمان از توجیه و تفسیر یک ماجرا و عوامل پدید آورنده‌ی آن عاجز می‌مانند.

کتابچه‌ی حاضر یکی از نوشته‌های بزرگ مرد جهان اسلام، متفکر و نویسنده‌ی معروف، حضرت استاد سید ابوالحسن علی ندوی، می‌باشد که در رابطه با نیروی ایمان و یقین به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. اصل این کتاب به زبان اردو نگاشته شده است که با توجه به استقبال گرم خوانندگان از کتب دیگر این مؤلف، به زبان فارسی برگردانده شده باشد که مورد توجه و استقبال خوانندگان گرامی قرار گرفته است و خداوند متعال نیز آن را به عنوان خدمتی محسوب می‌کند و در قبال آن اجری نیکو عنایت می‌فرماید.

«آمین»

والله المستعان و علیه التکلان

محمد قاسم قاسمی ۱۳ محرم ۱۴۱۱ هـ ق

یقین مردان حق

نحمده ونصلي على رسوله الكريم.

کیست که نداند یقین بزرگ‌ترین نیروی جهان است، بسا اتفاق افتاده است که یقین یک فرد بر شک و تردید صدها هزار نفر غالب گشته است. هرگاه بنده‌ای از بندگان خدا عقیده‌اش بر مطلبی استوار گردیده است، به آن یقین پیدا کرده است و از تسلیم شدن در مقابل اوضاع، امتناع ورزیده است، بالاخره موفقیت نهایی نصیب وی شده است و باعث غلط از آب در آمدن پیشگویی بسیاری از مخالفان گشته است.

چنین فردی همچون آفتاب درخشان از میان ابرهای متراکم شک و اوهام پدیدار شده است و جهانی را با نور عالمتاب خویش منور نموده است. اگر تاریخ را ورق بزنیم، نمونه‌های شگفت‌انگیزی از پیروزی یقین خواهیم یافت، اگر به کتب آسمانی و زندگانی پیامبران خدا نگاهی بیندازیم معجزه‌های عجیبی از قدرت ایمان و یقین خواهیم دید، که انسان را غرق در حیرت می‌کند.

در نظر بگیرید هنگامی که حضرت موسی علیه السلام می‌خواهد بنی اسرائیل را از کناره‌های دریای سرخ عبور دهد و به شبه جزیره‌ی سینا برساند، راه را اشتباه می‌رود. در واقع خواست خدا بود که راه را اشتباه بروند. بامدادان متوجه می‌شوند که به جای شمال راه مشرق را در پیش گرفته‌اند و اکنون در کنار دریای سرخ قرار دارند. صدای امواج سهمگین دریا به گوش می‌رسد، ناگهان فریاد بنی اسرائیل به آسمان بلند می‌شود، رسیدند! رسیدند! موسی علیه السلام چون متوجه می‌شود، می‌بیند که فرعون و لشکریانش نزدیک

شده‌اند، بنی اسرائیل دوباره فریاد می‌کشند: ای موسی؛ ما چه گناهی کرده‌ایم که تو می‌خواهی ما را چون موش گرفتار در پنجه‌های شیر به دام فرعون انداخته و در وادی هلاک بیندازی؟

﴿إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ «اینک ما را در خواهند یافت».

توجه فرمائید: آن چه قلب مطمئنی بود که در این لحظات حساس نهراسید؟ آن چه نیرویی بود که تسلیم این واقعه نشد؟ آری، در آن حال، یقین موسی، پیامبر خدا بر تمام خطرهای فایق آمد.

موسی پیامبر خدا بود، می‌دانست که ممکن است چشم‌ها اشتباه ببینند، گوش‌ها غلط بشنوند، حواس خطا کند، اما در سنت خداوندی هرگز اشتباه راه ندارد و وعده‌ی او تحقق خواهد یافت، بنابراین با کمال اطمینان و یقین فریاد برآورد که: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ خیر، هرگز چنین نیست، پروردگارم با من است او به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد و به سر منزل مقصود خواهد رساند.

در واقع هم‌چنین شد و چنانکه می‌دانید خداوند متعال بنی اسرائیل را از چنگال فرعون و فرعونیان رهایی بخشید و فرعون را با لشکریانش نابود ساخت.

مثالی دیگر

در همین رابطه مثال دیگری آورده می‌شود: مسلمانان مکه تحت ظلم و ستم و شکنجه قریش هستند، خطرهای قدری است که بامدادان امید آن نمی‌رود که تا شب زنده بمانند و شامگاهان امید زنده ماندن‌شان تا صبح وجود ندارد؛ فشار شکنجه لحظه به لحظه در حال افزایش است و چنان می‌نماید که آینده‌ی اسلام در خطر است، در چنین حالتی یکی از مسلمانان

مظلوم و ستم‌دیده بنام «خاب بن الارت» به محضر پیامبر ﷺ می‌رسد، پیامبر ﷺ در کنار بیت الله در زیر سایه حضور دارند، «خاب» چنین لب به سخن می‌گشاید: «یا رسول الله! آب از سر مان گذشته است و کاسه صبرمان لبریز گشته است، وقت آن فرا رسیده است که شما از بارگاه حق تعالی برایمان دعا بفرمایید».

حال پیامبر اکرم ﷺ با شنیدن این کلمات دگرگون می‌شود و می‌فرماید: «عجب ای خباب! مگر نمی‌دانید که بر سر امت‌های گذشته چه آمده است؟ آنان را در گودالی می‌انداختند و ازه بر فرق سرشان می‌نهادند و آنان را از وسط دو نیم می‌کردند، اما آنان هرگز از دین خود دست برنمی‌داشتند»، بعد افزودند: «قسم بخدا، خداوند متعال دین اسلام را یاری خواهد کرد»، (و کار به جایی می‌رسد که در اثر پیشرفت دین، جهان را چنان امنیتی فرا می‌گیرد که) یک نفر سواره از «صنعاء» تا «حضر موت» (مسافت بین آن دو بیست کیلومتر است^۱) مسافت می‌کند، تنها خوف خدا در دل دارد و بجز ترس از حمله‌ی گرگ به گوسفندانش ترسی دیگر ندارد، ولی شما خیلی عجله دارید!» (صحیح بخاری).

خوب به این واقعه توجه کنید، در آن شرایط حساس و در آن اوضاع بحرانی و در حالی که چپاول و غارتگری، ناامنی و خون‌ریزی همه جا را فرا گرفته است و اسلام عزیز به ظاهر مغلوب و شکست خورده به نظر می‌آید، چه کسی می‌توان چنین پیشگویی واقع بینانه‌ای بکند؟ محققاً کسی می‌تواند چنین کاری بکند که الهام بخش وی یقین نبوت باشد.

۱- اما مطابق نقشه گوگل، مسافت بین صنعاء و حضر موت ۷۹۰ کیلومتر است. (مُصحح)

صحنه‌ای دیگر

حال صحنه‌ای دیگر از قدرت ایمان و یقین را مشاهده کنید: بر اثر فشارهای سخت قریش، رسول اکرم ﷺ به اتفاق ابوبکر صدیق رضی الله عنهما از مکه خارج شده‌اند و راه مدینه را در پیش گرفته‌اند، راه ناامن و پر از خطر است، مردان مسلح قریش در تعقیب آن‌ها هستند، در این میان «سراقه بن جعشم» که مسلح است با اسب چابکش به آنان نزدیک می‌شود، ابوبکر صدیق رضی الله عنه سراسیمه می‌شود و عرض می‌کند: یا رسول الله، دشمن رسید، رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: نترس که خدا با ماست و سپس دست به دعا برمی‌دارد، اسب تا زانو در زمین فرو می‌رود، «سراقه» فریاد برمی‌آورد: «ای محمد دعا کن که از این مهلکه رهایی یابم، من مسئول برگرداندن تعقیب کنندگان هستم»، رسول اکرم ﷺ دعا می‌فرمایند و اسب بیرون می‌آید، سراقه دوباره راه خود را ادامه می‌دهد و به تعقیب آنان می‌پردازد، باز همان ماجرا پیش می‌آید و اسب مجدداً تا زانو در زمین فرو می‌رود، سراقه از رسول اکرم ﷺ تقاضای دعا می‌نماید و چون نجات می‌یابد، پیشنهاد می‌کند که شتران خود را تقدیم آن حضرت کند، ولی رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: ما نیازی به شترهای شما نداریم.

«سراقه» وقتی می‌خواهد برگردد، پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «سراقه، آن چه روزی باشد که النگوهای کسری در دست شما خواهد بود»، سراقه که این خیال به ذهنش هم خطور نکرده است با کمال تعجب می‌پرسد: «کسری بن هرمز» پادشاه ایران؟ آن حضرت می‌فرمایند: «بلی».

بلی دوستان، آنچه نگاهی است که در آن حالت سخت و پر از خطر النگوهای کسری پادشاه ایران، ابر قدرت آن دوران را در دست یک عرب

صحرانشین مشاهده می‌کند و چنین پیشگویی می‌نماید؟ آیا از نظر ظاهری امکان چنین چیزی وجود دارد؟

آری، این نگاه نبوت است که در افق مستقبل، از دور به تماشای ستارگان نشسته است و بر خلاف اوضاع و شرایط حاکم بر آن دوران، با کمال یقین و اطمینان پیشگویی می‌کند و از چیزی هم نمی‌هراسد.

در کناره‌های خندق

اکنون به مدینه بیایید، دورادور مدینه را خندق می‌کنند و رسول اکرم ﷺ نیز به حفر خندق مشغول‌اند، سنگ سختی ظاهر می‌شود که کلنگ‌ها بر آن اثر نمی‌کند، صحابه، رسول اکرم ﷺ را آگاه می‌سازند، ایشان که از فرط گرسنگی دو سنگ به شکم مبارکشان بسته‌اند، تشریف می‌آورند، کلنگ را برمی‌دارند و محکم بر سر سنگ فرود می‌آورند، سنگ به دو نیم می‌شود و جرقه‌ای از آن بیرون می‌جهد، رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: من در این جرقه کاخ سفید ایران و کاخ زرد شام را مشاهده کردم، شما این محل‌ها را فتح خواهید کرد.

حال توجه فرمایید که این سخن لبریز از یقین از زبان کسی بیرون می‌آید که در خانه‌اش چیزی برای خوردن یافت نمی‌شود، آنهم در حالی که خطرات بی‌شماری اسلام و مسلمانان را تهدید می‌کند، قبایل عرب به قصد تهاجم به مدینه جمع شده‌اند اما یقین پیامبرانه در میان این خطرها و این همه نقاط تاریک که مرگ با زندگی دست و پنجه نرم می‌کند، همچون خورشید می‌درخشد.

یقین و عزم آهنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

بعد از پیامبر الهی، الحق که می‌توان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را سمبل یقین استوار و عزم آهنین دانست.

بزرگترین دلیل بر صدیق بودن وی ایمان راسخ و استقامت بی‌نظیر اوست، به راستی که او از هر نظر شایسته‌ی داشتن لقب «صدیق اکبر» بود. اهل بصیرت، حق گفته‌اند که: «ابوبکر رضی الله عنه» گرچه پیامبر نبود اما کار پیامبران را انجام داد.

هنگامی که رسول گرامی صلی الله علیه و آله جهان را بدرود گفت، عده‌ی زیادی از عرب‌ها در شعله‌های سوزان ارتداد سقوط نمودند. آنان چون ریزش برگ درختان پاییزی، روی از آغوش اسلام بر می‌تافتند، هر روز خبر ارتداد ده‌ها قبیله به گوش می‌رسید، در «یمن»، «حضر موت»، «بحرین» و «نجد» همگی مرتد شدند و کار بدانجا کشید که فقط دو قبیله‌ی «قریش» و «ثقیف» بر دین اسلام باقی ماندند. یهودیت و مسیحیت که از شبه جزیره‌ی عربستان رخت بر بسته بودند، دوباره قد علم نمودند، نفاق که خطرناک‌ترین مرض اجتماعی بود سر از نقاب بدر آورد، مردم آشکارا سخنان توأم با شک و نفاق بر زبان می‌راندند، خوفی از مسلمانان در دل قبایل عرب باقی نمانده بود و دشمنان اسلام توانایی و جرأت خود را باز یافتند.

مورخان عرب اوضاع بحرانی آن روز را چنین توصیف کرده‌اند: «مسلمانان چنان سراسیمه و حیرت‌زده شده بودند که گویی گوسفندانی هستند که در یک شب سرد و بارانی در آغل دور هم جمع شدند و از سرما به شدت می‌لرزند».

در بحبوحه‌ی چنین لحظات حساسی، ناگهان یقین، اطاعت، اخلاص و جانفشانی، چنان ورق را برمی‌گرداند که جهانیان از توجیه آن عاجزند، لشکر

«اسامه» که رسول اکرم ﷺ در دوران حیات خود برای جهاد تدارک دیده بود، ولی به دلیل رحلت آن حضرت ﷺ اعزام آن به تعویق افتاده بود، به فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه آماده حرکت می‌شود، در این لشکر سرداران بزرگ و جنگجویان با تجربه‌ی مهاجر و انصار حضور دارند، حضرت «عمر» نیز به عنوان یکی از زیر دستان «اسامه» در میان لشکریان است، بزرگترین نیروهای مسلمان در این لشکر گرد آمده‌اند، حال عقل و منطق در این مورد چه حکم می‌کند؟ مصلحت سیاسی چه چیزی را ایجاب می‌کند؟

مسلماً اگر در این مورد از سیاستمداران سؤال شود، جواب خواهند داد که لشکر «اسامه» باید در مدینه بماند و از جان و مال مسلمانان محافظت کند تا دشمنان نتوانند با تهاجم‌شان بر مدینه به مسلمانان آسیبی رسانند و موجودیت اسلام را در معرض خطر قرار دهند. مردم به حضور حضرت ابوبکر رضی الله عنه می‌رسند و عرض می‌کنند که بنظر ما اصلاً مناسب نیست که این لشکر از مدینه خارج شود، زیرا دشمنان اسلام به مدینه چشم طمع دوخته‌اند و منتظرند که بعد از حرکت لشکر بر مدینه بتازند و این رأی تمامی صاحب نظران مدینه است، اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه این عاشق بارگاه نبوت معتقد است که بهترین و مناسب‌ترین راه، اعزام لشکر «اسامه» و عمل به خواسته‌ی نبی اکرم می‌باشد.

اینجاست که وی صریحاً اعلام می‌دارد: «قسم به ذاتی که جان ابوبکر در دست اوست، اگر مطمئن باشم که حیوانات جنگل مرا پاره خواهند کرد، بازهم خواسته‌ی رسول اکرم را عملی خواهم نمود، من در هر حال لشکر «اسامه» را اعزام می‌دارم».

حضرت ابوبکر رضی الله عنه به این منظور خطابه‌ای ایراد فرمود و در ضمن آن مردم را به جهاد در راه خدا تشویق کرد و دستور داد که تمام کسانی که

جزو لشکر اسامه بوده‌اند، در اقامتگاه اسامه در نقطه «جرف» گرد آیند، همگی طبق دستور آن حضرت در آنجا جمع شدند، حضرت ابوبکر رضی الله عنه به چند نفر مهاجر مأموریت داد که سرپرستی قبایل‌شان را بعهده بگیرند، وقتی افراد لشکر جمع شدند حضرت اسامه رضی الله عنه که امیر لشکر بود حضرت عمر رضی الله عنه را نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرستاد تا به وی پیشنهاد کند که از اعزام لشکر خودداری فرماید، زیرا خودش معتقد بود چون کلیدی سرداران قبایل و بزرگان صحابه در آن حضور دارند، بیم آن می‌رود که بعد از حرکت لشکر، دشمن به مدینه حمله کند و به خلیفه‌ی مسلمانان و ازواج مطهرات توهین روا دارد.

انصار معتقد بودند که فرمانده سپاه خیلی کم سن و سال است و تجربه‌ی چندانی ندارد و باید به جای او فرد مسن و با تجربه‌ای انتخاب شود، حضرت عمر رضی الله عنه پیشنهاد حضرت اسامه رضی الله عنه را به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابلاغ نمود ولی او قاطعانه جواب داد که هرچه می‌خواهد بشود، حتی اگر سگ‌ها و گرگ‌ها بر من حمله کنند، من این لشکر را خواهم فرستاد، من چگونه می‌توانم دستوری را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر فرموده است زیر پا نهم؟ حتی اگر امروز تنها بمانم دستور پیامبر مبنی بر اعزام لشکر را به مرحله اجرا در می‌آورم.

آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه پیشنهاد انصار مبنی بر تعویض فرمانده را مطرح کرد، اینجا بود که حضرت ابوبکر رضی الله عنه خشمگین شد و از سر جایش برخاست، موی محاسن حضرت عمر را گرفت و فرمود: بنده‌ی خدا چه می‌گویی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله اسامه را تعیین فرموده‌اند و آنوقت شما به من می‌گویی که کسی دیگر را بجای او بگمارم؟

بعد از این گفتگو حضرت ابوبکر رضی الله عنه به سراغ لشکر رفت و آنان را بدرقه کرد در حالی که پیاده بود، اسامه عرض کرد که ای خلیفه‌ی رسول خدا! اگر

شما سوار نشوید من پیاده می‌شوم، اما ایشان فرمودند خیر، نه من سوار می‌شوم و نه شما پیاده شوید، چه اشکالی دارد که چند قدمی در راه خدا بردارم و خود را غبارآلود کنم؟ مگر نه این است که در ازای هر قدمی که مجاهد برمی‌دارد، هفتصد نیکی به حساب او می‌نویسند و مرتبه‌ی او هفتصد درجه بلند می‌شود و هفتصد گناه او مورد آمرزش و مغفرت قرار می‌گیرد؟

هنگامی که حضرت ابوبکر می‌خواستند برگردند به حضرت اسامه رضی الله عنه پیشنهاد کرد که اگر موافق باشد به حضرت عمر رضی الله عنه اجازه بدهد که آنجا بماند و او را در اداره‌ی امور یاری دهد و حضرت اسامه رضی الله عنه هم با کمال رضایت اجازه داد و آنگاه حضرت ابوبکر صدیق به حضرت اسامه توصیه فرمود: که خوب مواظب باشید که خیانت نکنید، عهد و پیمان را نشکنید، از سرقت غنایم جداً خودداری کنید، هیچ زن، بچه و یا فرد مسنی را نکشید، نخل‌ها را نسوزانید و از ریشه‌ی قطع نکنید، درختان میوه‌دار را قطع نکنید، گاو و گوسفند و شتر کسی را نکشید، توجه کنید، که شما افرادی را می‌بینید که در کنج معابد به عبادت مشغولند، پس آن‌ها را بحال خود واگذارید و کسانی را که وسط سرشان را تراشیدند و دور آن را مثل گیسو گذاشته‌اند کمی با شمشیر تنبیه کنید، به نام خدا حرکت کنید و دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کنید. در اینجا اگر قلم اجازه می‌داشت که قبل از وقوع حادثه‌ای به کمک عقل و قیاس یا موارد مشابه آن حادثه را در تاریخ بنگارد مسلماً در این مورد چنین می‌نوشت: «این اقدام حضرت ابوبکر رضی الله عنه یک اشتباه بزرگ سیاسی است، زیرا موجب می‌شود تا مدینه مورد حمله واقع شود و مرکز اسلام بدست دشمنان بیفتد». ولی قدرت خدا را ببیند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون با کمال عشق و ایمان و اطاعت مطلق به این کار دست زده بود، یقین داشت که چون وی خواسته‌ی پیامبر را اجرا کرده است، پس

خطری متوجه مسلمانان نمی‌شود، چرا که هر خطری به هنگام وقوع آن اطاعت از اوامر رسول خدا در آن مورد است و به همین خاطر قدرت خداوند نیز او را مورد تأیید قرار داد.

مورخین می‌نویسند که با اعزام این لشکر، وحشت تمامی سپاهیان اعراب را فراگرفت و با خود گفتند که اگر مسلمانان دارای نیرو و قدرت نمی‌بودند، چگونه این لشکر را اعزام می‌نمودند؟

اینجا بود که کلیه‌ی کسانی که قصد حمله به مدینه و غارت اموال مسلمین را در سر می‌پرواندند از تصمیم خود منصرف گشتند. مورخ بزرگ ابن اثیر، می‌نویسد: «وكان إنفاد جيش أسامة أعظم الأمور نفعاً للمسلمين».^۱

منظره‌ای دیگر از یقین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

چند صبحی از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نگذشته بود که فتنه‌ی منع زکات ظهور کرد و تقریباً تمامی قبایل عرب دست‌خوش این فتنه گردیده است و آشکارا از دادن زکات امتناع ورزیدند آنان می‌گفتند ما نماز، روزه و حج را قبول داریم، ولی به هیچ وجه حاضر نیستیم که حتی یک رأس حیوان به عنوان زکات بپردازیم.

توجه داشته باشید که این‌ها یکی یا دو قبیله نبودند، بلکه از میان تمامی قبایل فقط دو یا سه قبیله بودند که زکات خود را پرداخت می‌نمودند، اینجا بود که فراست و بصیرت حضرت ابوبکر رضی الله عنه او را به این راه رهنمون ساخت که اگر او اقدامی به عمل نیاورد، مسأله به اتمام زکات ختم نمی‌شود، بلکه مقدمه‌ای می‌شود برای برگشت از دین و شورش علیه آن و اگر این دروازه

۱- بهترین و مفیدترین اقدام برای مسلمانان، حرکت دادن لشکر اسامه بود.

باز گردد تا قیامت بسته نخواهد شد، اگر امروز نوبت زکات است فردا نوبت به نماز می‌رسد و بعد از آن نوبت به روزه و حج هم خواهد رسید به طوری که از آن‌ها آثاری باقی نخواهد ماند.

فرضاً اگر مسأله‌ی زکات پیامدی هم نداشت باز هم حضرت ابوبکر رضی الله عنه به آن راضی نمی‌شد چرا که وی نگهبان و حافظ دین خدا بود و حاضر نبود که کمترین نقص و تغییری را مشاهده کند. تاریخ نویسان جمله‌ای از سخنان حضرت ابوبکر رضی الله عنه را که در این لحظات حساس بر زبان رانده است، بدون هیچ کم کاستی نقل کرده‌اند حقا که این جمله نشانگر احساسات قلبی وی و مبین مقام صدیقیت او و رابطه عمیقش با دین است.

وی فرمود: «أینقص الدین وأنا حیّ» آیا امکان دارد که ابوبکر رضی الله عنه زنده باشد و در دین نقص و تغییری رخ دهد؟.

او قاطعانه تصمیم گرفت که به هر صورت شده جلوی این فتنه را بگیرد، هر چند که به قیمت جان عده‌ای از مسلمانان هم تمام شود.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه در این تصمیم تنها بود و تمام مردم مدینه در طرف مقابل او قرار داشتند، صحابه در این تردید داشتند که آیا می‌توان عده‌ای را که تنها به دلیل ترک یک رکن (ندادن زکات) در حکم مشرکین و کفار قرار داد و با آنان جنگ و قتال نمود؟.

بعضی می‌گفتند: چون این فتنه فراگیر است و تمام اعراب بدان مبتلا شده‌اند، ما نمی‌توانیم با همه‌ی آن‌ها بجنگیم پس بهتر است در مدینه بمانیم و به عبادت خدا مشغول شویم. اما حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «قسم بخدا، اگر آنان (منکرین زکات) حتی یک بزغاله در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان زکات می‌دادند و امروز ندهند من با آن‌ها جهاد خواهم کرد».

بالاخره یقین حضرت ابوبکر رضی الله عنه بر تمامی شبهات و تردیدها غالب گشت و همگی با او هم صدا شدند، حضرت ابوبکر رضی الله عنه حدود یازده لشکر به نقاط مختلف اعزام داشتند. علاوه بر مانعین زکات، سه تن از مدعیان دروغین نبوت هم در مقابل سپاه اسلام بودند که سرکوبی آنها ضروری به نظر می‌رسید چرا که کلیه‌ی جنگجویان عرب و مردان نیرومندی که بعدها ایران و عراق را فتح کردند در میان این لشکرشان بودند، در واقع تا پیش از این، اسلام با چنین نیروی بزرگی درگیر نشده بود.

مدینه از دلاور مردان خالی شده بود و شایع گشته بود که تعداد مجاهدان کم شده است، حضرت ابوبکر، حضرت علی، طلحه، زبیر و ابن مسعود رضی الله عنهم را مأمور حراست از مدینه فرمودند و به اهالی توصیه کردند که در مسجد نبوی حضور داشته باشند و در حالت آماده‌باش بسر ببرند چون هیچ‌کس نمی‌دانست که دشمن چه وقت دست به تهاجم می‌زند.

هنوز سه روز نگذشته بود که دشمن به طور ناگهانی به مدینه حمله‌ور شد، مأمورین حراست شهر به مقابله برخاستند و خبر حمله را به اطلاع حضرت ابوبکر رضی الله عنه رساندند، حضرت ابوبکر رضی الله عنه دستور داد به تعقیب دشمن بپردازند، دشمن تا منطقه‌ی «ذی حسی» عقب نشست و در آنجا مشک‌هایشان را که پر باد کرده بودند و در آنها را با ریسمان بسته بودند به زمین غلتاندند، این کار موجب شد که شترهای مسلمانان رم کنند و تا مدینه بدون، مرتدین که به ضعف مسلمانان پی برده بودند موضوع را به قرارگاه خود در «ذی القصه» اطلاع دادند و از آنجا جنگجویان تازه نفسی به کمک آنها آمدند.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه در طول شب خود را آماده جنگ می‌کرد، با طلوع فجر وارد میدان گردید و بر دشمن حمله نمود، چون خورشید طلوع نمود، قدم‌های دشمن متزلزل گردید و سپاهیان اسلام آنها را تا قرارگاه‌شان «ذی القصه»

تعقیب کردند. با این پیروزی ضربه‌ی بزرگی بر لشکریان مرتدین وارد آمد اما قبایل «عبس» و «ذبیان» افراد مسلمان قبایل خود را کشتند، حضرت ابوبکر رضی الله عنه هم سوگند یاد کرد که انتقام شهدا را بگیرد و به تعداد آنان یا بیشتر از آن لشکریان کفار را به قتل برساند.

در این اوضاع بود که اموال زکات به مدینه رسید و لشکر اسامه رضی الله عنه پیروزمندانه پس از چهل روز به مدینه بازگشت، حضرت ابوبکر رضی الله عنه به سپاهیان حضرت اسامه رضی الله عنه استراحت داد و او را جانشین خود در مدینه قرار داد و با اصحاب دیگر عزم سفر کرد، صحابه‌ی کرام زیاد اصرار کردند حتی به وی سوگند دادند که او در مدینه بماند اما او صراحتاً فرمود که من با مسلمانان با مساوات رفتار می‌کنم، لذا این بار آن دسته که جهاد کرده‌اند استراحت نمایند و من در راه خدا بیرون می‌روم.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه چنان روح جهاد در کالبد مسلمانان دمید که به کمک آن توانست که فتنه‌ی فراگیر ارتداد را قلع و قمع نمود و تعصبات نژادی جاهلی را ریشه‌کن سازد، برای نمونه کافی است فقط جنگ یمامه را بررسی کنیم، آری عامل تمام این حماسه‌ها و مبارزات همانا یقین استوار و ایمان راسخ حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود که سبب خلق این شگفتی‌ها شد.

جنگ یمامه نمونه‌ای دیگر از پیروزی حق بر باطل

«یمامه» منطقه‌ای است در «نجد»، قبیله‌ی بنی حنیفه که شعبه‌ای از بیعه بود در آنجا سکونت داشت، میان «بنی حنیفه» و «قریش» از دیر باز دشمنی و عداوت شدیدی وجود داشت بطوری که این عداوت نسل به نسل منتقل می‌گشت.

«مسيلمه‌ی کذاب» که از قبیله‌ی «بنی حنیفه» بود ادعای نبوت کرد او عده‌ی کمی را با شعبده بازی و نیرنگ و عده‌ی بیشتری را با تحریک تعصبات نژادی و حمیت جاهلی‌شان به دور خود جمع کرد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور سرکوبی وی کرد و جمیعت بزرگی از مهاجرین و انصار را با او همراه نمود.

لشکریان بنی حنیفه بالغ بر چهل هزار جنگجو بودند، منطقه‌ی یمامه را به عنوان مقرّ خود انتخاب کردند. قبل از شروع جنگ، سخنرانان بنی حنیفه با خطابه‌های آتشین و احساساتی تمامی افراد قبیله را برای رویارویی، بسیج و آماده نمودند، در طرف دیگر، پرچم مهاجرین به دست «سالم مولی ابوحنیفه» سپرده شد و پرچم انصار به دست «ثابت بن قیس». عده‌ای به سالم گفتند که ما از ناحیه‌ی تو احساس خطر می‌کنیم ولی او گفت: «پس من چگونه حافظ قرآن هستم، تُف بر من باد». هر قبیله‌ای زیر پرچم خود آماده کارراز بود، جنگ آغاز شد و آنچنان شدت گرفت که بنا به نوشته‌ی مورخ مشهور «ابن اثیر» مسلمانان تا به آن روز در چنین جنگی قرار نگرفته بودند به طوری که در وهله‌ی اول قدم‌های‌شان متزلزل گردید، گروهی از مسلمانان فریاد برآوردند که کجا می‌روید؟، ثابت بن قیس که پرچمدار انصار بود فریاد برآورد: «ای مسلمانان، برگشتن شما به عقب کاری است بسیار بد! خداوندا، من از عمل مرتدان بنی حنیفه بیزارم و از عمل مسلمانان پوزش می‌طلبم، و این را گفت و به جلو رفت تا در راه خدا به شهادت رسید.

«زید بن خطاب رضی الله عنه» که برادر حضرت عمر رضی الله عنه بود با صدای بلندی گفت: «ای مسلمانان نگاهتان را به پایین اندازید و دندان‌های‌تان را بهم فشارید، به جلو بشتابید، بر قلب سپاه دشمن یورش برید و دشمن را نابود کنید». حضرت ابوحنیفه گفت: «ای صاحبان قرآن امروز با عمل خویش قرآن را

مزمین کنید». حضرت خالد رضی الله عنه با تمام قوا بر دشمن یورش برد و آنان را مجبور به عقب‌نشینی کرد.

هنگامی که جنگ به اوج رسیده بود، بنی حنیفه با بردن نام یک یک افراد خود، احساسات آنها را تحریک می‌کردند، همگی با رشادت و پایمردی مشغول نبرد بودند، جنگ پرافت و خیزی بود، گاه کفه به سود مسلمانان سنگینی می‌نمود و گاه به سود مرتدان.

در همین حال حضرت «سالم مولی ابوحنیفه» و «زید بن خطاب» به شهادت رسیدند.

حضرت خالد رضی الله عنه چون این منظره را دید، دستور داد که از یکدیگر جدا شوید تا شجاعت و جانبازی هر قبیله مشخص شود و معلوم شود که ضعف از کجاست، قبایل ازهم جدا شدند و با خود گفتند که حالا دیگر وقت فرار نیست، از فرار باید خجالت کشید!

بدین ترتیب بر شدت جنگ بازهم افزوده گردید و میدان نبرد از اجساد مقتولین انباشته گردید، که در این میان تلفات مهاجرین و انصار بیش از سایر قبایل مسلمان بود.

مسيلمه‌ی کذاب در جایگاه مخصوصی ایستاده بود و آتش جنگ در اطرافش شعله‌ور بود، اینجا بود که حضرت خالد رضی الله عنه متوجه شد که جز کشتن مسيلمه، بنی حنیفه عقب‌نشینی نخواهند کرد، لذا با شعار «یا محمداه» که شعار همیشگی مسلمانان در جنگ بود به جلو شتافت و دشمن را به مبارزه طلبید. هرکسی جلو می‌آمد او را در خاک و خون می‌غلطاند، وی پس از آن تعدادی از قهرمانان آنان را کشت، آنگاه خود مسيلمه را به مبارزه طلبید اما وی امتناع کرد، حضرت خالد رضی الله عنه با تمام شدت به وی حمله‌ور شد، مسيلمه با عجله خود را عقب کشید کسانی که دورادور او بودند فرار را برقرار ترجیح دادند.

حضرت خالد رضی الله عنه مسلمانان را به کمک فرا خواند، همگی یکباره بر بنی حنیفه یورش بردند و آنان را به عقب راندند.

بنی حنیفه خطاب به مسیلمه گفتند: «وعده‌هایت چه شد؟» مسیلمه گفت: «اکنون به خاطر قوم‌تان بجنگید».

در این هنگام سردار بنوحنیفه «محکوم» رو به قومش کرد و دستور داد که در داخل باغ جمع شوند، آنان در داخل باغ جمع شدند و دروازه‌ی آن را بستند، «حضرت براء بن مالک» گفت: «ای مسلمانان، مرا بلند کنید و در داخل بیندازید»، اما آنان گفتند که این کار برایت مشکل می‌آفریند، براء گفت: «شما را بخدا سوگند می‌دهم که حتماً مرا داخل باغ بیندازید». بالاخره مسلمانان او را بلند کردند و بر روی دیوار باغ نهادند و او هم از آنجا به داخل باغ پرید و دروازه‌ی باغ را گشود، مسلمانان هم از فرصت بدست آمده نهایت استفاده را کردند با تمام قوا به داخل باغ یورش بردند. جنگ چنان شدت یافته بود که در اندک زمانی اجساد مقتولین روی هم انباشته گردید و بنی حنیفه تلفات سنگینی را متحمل شدند.

پرچمدار انصار «قیس بن ثابت» به شهادت رسید، وی پایش را که با شمشیر قطع شده بود برداشت و بر صورت یکی از کفار کوفت و او را از پای درآورد.

اقدام متهورانه‌ی وحشی رضی الله عنه

حضرت وحشی رضی الله عنه از زمانی که حضرت حمزه رضی الله عنه را شهید کرده بود، متظر فرصتی بود که تا کفاره‌ی گناهانش را بپردازد، وی در کمین مسیلمه نشست و چون فرصت یافت او را نشانه گرفت و تیری به سویش پرتاب کرد،

تیر به وی اصابت نمود، مسیلمه در خون غلتید، یکی از انصار جلو رفت و سرش را از تن جدا نمود.

با قتل مسیلمه قدم‌های بنو حنیفه متزلزل گردید و اغلب آن‌ها با شمشیرهای مسلمانان به هلاکت رسیدند. در میان سپاه اسلام حدود ۳۰۰۰ نفر از مجاهدین به شهادت رسیدند که در بین این افراد صدها نفر حافظ قرآن وجود داشت، اینان با شهادت خویش، دین خویش را ادا نمودند.

یکی از سرداران بنی حنیفه که «مجاجه» نام داشت با فریب و نیرنگ توانست که با حضرت خالد^{رضی الله عنه} صلح کند و قبیله‌اش را از هلاکت نجات دهد، اما بعداً از مرکز خلافت دستور رسید که نباید هیچ یک از مردان بنی حنیفه زنده نگه داشته شود، ولی حضرت خالد^{رضی الله عنه} قرار داد صلح را ابقاء کرد و پیغام فرستاد که چون قبلاً صلح منعقد شده است نقض آن صحیح نمی‌باشد.

حضرت عمر به فرزندش عبدالله گفت: «تو قربان عمویت زید نشدی، برادرم زید شهید شد و تو زنده ماندی من نمی‌خواهم چهره‌ات را ببینم». عبدالله گفت: «گناه من چیست؟ من و او هردو آرزوی شهادت داشتیم، او به آرزوی خود رسید و من زنده ماندم».

با قتل «مسیلمه کذاب»، اسود عنسی و طلیحه (مدعیان دروغین نبوت) و همچنین سرکوبی تمامی قبایل مرتد عرب، سرزمین اسلامی از لوٹ مرتدین پاک گردید.

بعد از آن حضرت ابوبکر و بزرگان سپاه اسلام^{رضی الله عنهم} تمامی قبایل عرب را پاک‌سازی نمودند و از زبان یک‌یک مرتدان اعتراف گرفتند که ما بر کفر بوده‌ایم کشتگان مادر جهنم هستیم و کشتگان شما شهیدند و پذیرفتند که هرچه از اموال‌شان بدست مسلمانان افتاده است، غنیمت محسوب می‌شود و هر مسلمانی که بدست آن‌ها شهید شده است، باید خونبهای او را بپردازند و هرچه به دست آن‌ها افتاده است به مسلمانان باز پس گردانند و هر فردی

که می‌خواهد بر ارتدادش بماند باید جزیره العرب را ترک کند و به هر جای دیگری که دلش می‌خواهد کوچ کند.

کاری بزرگ

مبارزه با فتنه‌ی ارتداد و سرکوبی مرتدان از خدمات ارزنده‌ای است که حضرت ابوبکر رضی الله عنه انجام داد و نظیر آن را در تاریخ نمی‌توان یافت، حقا که او توانست جانشین شایسته‌ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، وی اسلام را از خطر نابودی حفظ کرد و شریعت اسلامی را از هرگونه تحریف و دگرگونی بعد از وفات پیامبر محفوظ داشت، این‌ها از جمله‌ی خدمات بی‌دریغ حضرت ابوبکر رضی الله عنه است، آری در نتیجه‌ی قاطعیت، استقامت، مبارزات و مجاهدت‌های حضرت ابوبکر رضی الله عنه بود که امروزه در نقاط مختلف جهان ارکان و شعائر اسلامی بر پا هستند و دین اسلام دست نخورده باقی مانده است.

امروز مردم هر عملی انجام بدهند، نماز بخوانند یا زکات بدهند، روزه بگیرند، یا به حج بروند، حضرت ابوبکر رضی الله عنه در ثواب اعمال‌شان شریک می‌باشد (بدون آنکه از ثواب خودشان کاسته شود) چرا که اگر وی درباره‌ی زکات سازش می‌کرد و از موضعش عدول می‌نمود مسلماً نه نماز وجود می‌داشت و نه روزه و نه حج، لذا تا زمانی که دین در جهان باقی است (و تا قیامت باقی است) حضرت ابوبکر رضی الله عنه در اجر اعمالی که امت انجام می‌دهند شریک است.

این عزم راسخ و این استقامت بی‌نظیر حضرت ابوبکر رضی الله عنه، ایمان و یقینی بود که آن را از منبع فیاض نبوت کسب نموده بود و با آن به مقام «صدیق اکبر» بودن رسیده بود، آری وی در پرتو همین ایمان و یقین توانست بنای

دین را از انهدام حفظ کند و کشتی طوفان زده‌ی اسلام را باهمت بلند و نیروی مردانه‌اش به ساحل برساند.

حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید: «ما پس از وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دچار چنان بحرانی شدیم که اگر حضرت ابوبکر رضی الله عنه به توفیق خداوند دست به کار نمی‌شد، در هلاکت ما تردیدی وجود نداشت، زیرا ما همگی به این نتیجه رسیده بودیم که به خاطر چند بچه شتر (اموال زکات) جنگ نکنیم و می‌خواستیم که در مدینه بمانیم و به اندازه‌ی توان خود به عبادت خداوند متعال مشغول شویم تا اینکه عمرمان بسر آید اما حضرت ابوبکر رضی الله عنه از خود ایستادگی و صلابت نشان داد و جز به قلع و قمع به چیز دیگری راضی نگردید».

کدام یقین مفید است؟

در مورد یقین باید دانست که اگر انگیزه‌ی یقین نفسانیت و عناد باشد و اساس و شالوده‌ی آن بجای ایمان و عمل صالح و توکل بر خدا، بر اسباب مادی و بر تدابیر سیاسی یا نیروی انسانی و قدرت‌های مادی استوار باشد مسلماً چنین یقینی نه تنها مثمر ثمر نخواهد بود بلکه فرجام بسیار بد و ناگواری نیز خواهد داشت، ماجراهای تاریخ نشان می‌دهد که چنین یقین‌هایی همیشه موجب هلاکت و نابودی شده‌اند.

بسیار اتفاق افتاده است که ملتی بزرگ فدای یقین فاسد و کاذب یک فرد گردیده است و به دلیل اصرار بی‌جای و بی‌اساس وی از لبه‌ی پرتگاه به پایین سقوط کرده است.

شرایط یقین درست

یقین درست و صحیح که موجب نصرت الهی می‌گردد باید دارای صفات زیر باشد:

- ۱- یقین بر خدا استوار باشد نه بر وعده و امید بر مخلوقات.
- ۲- صاحب یقین باید در مشورت و تدبیر تقصیر و کوتاهی ننماید و بعد از مشورت و تفکر هرچه بصیرت ایمانی‌اش اقتضا نماید بر آن استوار و پا برجا بماند.
- ۳- صاحب یقین باید متصف به ایمان خالصانه و عمل صالح باشد با خداوند رابطه خصوصی بندگی را برقرار نماید.

۴- اساس و شالوده‌ی یقین برحق و صداقت استوار باشد. مسلماً بعد از تحقیق یافتن این صفات در فرد، چیزی که بوقوع می‌پیوندد همان است که در آیات ذیل خداوند به آن وعده فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [فصلت: ۳۰-۳۱].

«و بر آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند فرشتگان فرود می‌آیند که مترسید و غمگین مباشید، شما را به بهشتی که وعده داده بودند بشارت است. ما در این دنیا دوست‌دار شما بودیم و نیز در آخرت دوست‌دار شما شمائیم. در بهشت هرچه دل‌تان بخواهد و هرچه طلب کنید فراهم است.»

امروزه جهان اسلام آماج مصایب گردیده و کاخ روحیه‌شان متزلزل گردیده است و همت مسلمانان تضعیف گشته است و روحیه‌شان افسرده گردیده است و گویی از آینده‌ی اسلام اظهار ناامیدی می‌کنند و کلمات یأس و ناامیدی از زبان‌شان جاری است و در میان نوشته‌های‌شان هویدا است و در چنین اوضاع و احوالی نیاز فراوان به یقین مورد بحث وجود دارد، چنان یقینی که انسان‌ها را از ورطه‌ی هولناک سقوط باز دارد و به دل‌های افسرده شور و نشاط می‌بخشد و همت‌های خفته را بیدار می‌نماید.

حال به این نکته توجه کنید که اوضاع مسلمانان امروز با وضع مسلمانان در زمان فتنه‌ی ارتداد چقدر متفاوت است، در آن زمان شدت تألم و تأثر در اثر وفات رسول اکرم ﷺ چنان مسلمانان را اندوهگین و بی‌رمق ساخته بود که هرفردی احساس می‌کرد که یتیم شده است رسول اکرم ﷺ عزیزترین موجودی بود که وجودش در همه‌ی احوال مرهم زخم‌ها و مایه‌ی اطمینان

قلب‌ها بود، هرگاه مسلمانان احساس غم و مصیبت می‌نمودند، با دیدن وی همه چیز را فراموش می‌کردند.

زن رقیق القلب نازک دلی که داغ از دست دادن پدر، برادر، فرزند و شوهر خود را دیده بود با دیدن رسول اکرم ﷺ فریاد برآورد: «کل مصیبة بعدك جلل یا رسول الله» با بودن تو ای رسول خدا هر مشکلی آسان است.

خودتان قضاوت بفرمایید که داغ جدایی چنین پیامبر محبوبی چه تأثیری گذاشته بود، از طرف دیگر حملات همه جانبه علیه اسلام و مسلمین آغاز گشته بود و بهترین نیروهای انسانی که عبارت از عشایر و قبایل باشند مرتد شده بودند، قلمرو اسلام که تا پیش از فتنه ارتداد وسعت فراوانی یافته بود به مدینه و مکه و طایف محدود شده بود، نگاه دشمنان بر مدینه دوخته شده بود و هر آن خطر حمله وجود داشت، ابرقدرت‌های ایران و روم دنبال فرصت بودند، هنوز قرآن مجید از سینه‌های مردم گامی فراتر نگذاشته بود و برنامه‌ی آن جهانی نشده بود، گویی تمام سرمایه‌ی اسلام در یک کشتی نهاده شده بود که در دریایی متلاطم قرار داشت.

هزاران هزار رحمت بر روان پاک حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و یاران باوفا و جانبازش که هیچ‌گاه ناامید نشدند، روحیه‌شان را از دست ندادند و همت‌شان سست نشد، آنان از یک سو به خواسته‌ی رسول گرامی (اعزام لشکر اسامه) جامه‌ی عمل پوشاندند و از سوی دیگر آتش ارتداد را که شبه جزیره‌ی عربستان فرا گرفته بود با همت و الایشان مهار و خاموش ساختند، در این اوضاع بود که دو ابرقدرت بزرگ یعنی «ایران» و «روم» را آماج حملات خود قرار دادند. توجه فرمایید، اینان همان جنگجویان و دلاورانی بودند که تازه از مقابله با مرتدان برگشته بودند بدون اینکه اندکی استراحت کرده باشند، در مقابل نیروهای عراق و شام که دارای انواع وسایل و آمادگی کامل داشتند قد علم کردند و بالاخره همین مردان مؤمن و مبارز بودند که

دامنه‌ی فتوحات‌شان را از عراق تا هندوستان و از مرزهای شمالی شبه جزیره‌ی عربستان تا تنگه‌ی «جبل الطارق» و خلیج «قرن الذهب» گسترده‌اند و جز چین تمامی دولت‌های متمدن آسیایی را در زیر سیطره‌ی خود درآوردند.

از سوی دیگر مناطق دارای تمدن و سابقه‌ی آفریقا و قسمتی از اروپا را به تسخیر خود درآوردند و در کلیه‌ی این مناطق پرچم اسلام را به اهتزاز درآوردند.

امروز اوضاع مسلمانان به نسبت آن روز بسیار بهتر است، در آن روز مسلمانان فقط در مکه، مدینه و طایف وجود داشتند.

اما امروز هیچ نقطه‌ای از دنیا نیست که در آنجا بانگ تکبیر بلند نباشد، در آن روز تعداد مسلمانان از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، اما امروز تعدادشان بر چند میلیارد نفر بالغ می‌شود، در آن روز مسلمانان فقط سه شهر را در اختیار خود داشتند.

اما حالا ده‌ها کشور در دست مسلمانان است و قلمرو آن‌ها بیش از میلیون‌ها کیلومتر مربع است.

در آن روز کمتر کسی یافته می‌شد که وعده‌ی غذا برایش میسر شود ولی امروز کمتر کسی پیدا می‌شود که گرسنه بمیرد.

در آن روز مسلمانان ثروتمند انگشت شمار بودند، ولی امروز تعداد مسلمانان بی‌شمار است، امروز نه جای مایوسی و ناامیدی است و نه جای ترس و وحشت.

اساسی ترین ضرورت

امروز اساسی ترین نیاز ما این است که بندگان واقعی خدا باشیم و خود را با ایمان و یقین و عمل صالح مزین و آراسته گردانیم و اگر چنین کردیم مطمئن باشیم که همانگونه که مه صبح گاهی در مقابل گرمای خورشید از بین می رود، خطرات و مشکلات نیز در مقابل نیروی ایمان و قدرت یقین و توان عمل، تاب نمی آورد و از میان خواهند رفت و همه جا صاف و پاک خواهد گردید. ان شاء الله.

برخی از کتاب‌های مفید همین مؤلف و مترجم

- ۱- نبی رحمت، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: محمد قاسم قاسمی.
- ۲- مولانا الیاس، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: محمد قاسم قاسمی.
- ۳- آیین زندگی، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: محمد قاسم قاسمی.
- ۴- خود را دریابید، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: محمد قاسم قاسمی.
- ۵- نقش انبیا در سعادت بشر، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: محمد قاسم قاسمی.
- ۶- تاریخچه دعوت اسلامی، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: محمد قاسم قاسمی.
- ۷- امام سید احمد شهید، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: محمد قاسم قاسمی.
- ۸- تربیت و اصلاح فرزندان، مولانا محمد قاسم قاسمی.
- ۹- تفسیر سیاسی اسلام، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: عبدالقادر دهقان.
- ۱۰- آخرین پیام سیره نبویه، استاد ابوالحسن ندوی مترجم: عبدالقادر دهقان.